**جلسه 27 درس اصول استاد گنجی**

**یکشنبه 1/8/1401**

**وحدت و تعدد مطلوب در مطلق و مقید متوافق از نظر نائینی**

**مرور بحث مطلق و مقید بدلی**

بحث حمل مطلق بر مقید در مطلق بدلی تمام شد، حاصلش این شد که در مطلق و مقید بدلی تارة متخالفان هستند، در اینجا لاینبغی الشک که حمل می‌شود مطلق بر مقید، مثلاً «اعتق رقبة» و «لا تعتق الرقبة الکافرة»، این بحث ندارد. اما در متوافقین مشهور مطلق را بر مقید حمل کرده بودند، در مقابل غیر مشهور، که اگر پیدا بشود، حمل کرده‌اند مقید را بر استحباب و مطلق را بر اطلاق خود نگه داشتند.

مرحوم آخوند و مرحوم نائینی گفتند که اینجا (متوافقین) هم مطلق بر مقید حمل می‌شود و حرف مشهور را پذیرفتند، منتها مرحوم آخوند به ملاک اظهریت و مرحوم نائینی به ملاک قرینیت، با اتفاق در این نکته که این متوافقین باید متنافیین باشند و تنافی آنها را احراز بکنیم، با اختلاف در اینکه محرز متنافیین چیست. مرحوم آخوند فرمود محرز تنافی قرینه خارجیه است و مرحوم نائینی فرمود خود دو خطاب محرز وحدت مطلوب هستند ولی هر دو اتفاق دارند که احراز وحدت مطلوب لازم است وگرنه تنافی نیست، و اگر تنافی نبود حمل نیست.

ما عرض کردیم که نیازی به احراز وحدت مطلوب نداریم. اگر یک مطلق بدلی از مولا به همراه یک مقیدی رسید، ما مطلق را بر مقید حمل می‌کنیم با اینکه احتمال تعدد مطلوب هم می‌دهیم، چرا؟ زیرا حمل بر تعدد مطلوب عرفیت ندارد، کما اینکه حمل بر واجب فی واجب نیز عرفیت ندارد. فیدور الامر بین حمل بر استحباب یا حمل مطلق بر مقید. نظر به اینکه ذکر مطلق به عنوان ضرب قاعده، و ذکر مقید بعدش برای اینکه بیان بکند مراد جدی را امر شایع و متعارفی در اطلاق بدلی است، این تعارف سبب می‌شود که ما از آن چهار احتمال مقدم بکنیم احتمال چهارم را که حمل مطلق بر مقید باشد. هذا تمام الکلام در ماحصل ابحاث سابقه.

**در پاسخ سؤال:** همانطور که واجب فی الواجب عرفی نیست، این هم عرفی نیست. مقام اثبات هم می‌شود غیر عرفی.

**مطلق و مقید با فرض شمولی بودن اطلاق (نظر مرحوم آخوند)**

و اما قسم ثانی اطلاق شمولی. اگر اطلاق ما شمولی شد اینجا چه باید کرد؟ مرحوم آخوند اطلاق شمولی و بدلی را دو مقام نکرده است، در حالی که در فقه ما به دو نوع اطلاق مبتلا هستیم. همانطور که به اطلاق بدلی مبتلا هستیم، به اطلاق شمولی نیز مبتلا هستیم. مرحوم آخوند اکتفا کرده است به ذکر ضابطه. ایشان گفته اگر تنافی است حمل مطلق بر مقید است، چه بدلی باشد و چه شمولی. اگر تنافی نیست حمل مطلق بر مقید نمی‌شود. برای شمولی هم مثال زده است به بیع سبب لکذا، و بیع آخر سبب لکذا. اگر ما احراز کردیم وحدت حکم را (وحدت حکم در اینجا یعنی یک حکم بیشتر نداریم یا مطلق است یا مقید) در اینجا تنافی حاصل می‌شود. تمام ملاک برای حمل مطلق بر مقید تنافی بین الخطابین است. حال تنافی بین الخطابین در مطلق بدلی به وحدت مطلوب است. مطلوبش واحد است: یا مطلق است یا مقید. در مطلق شمولی تنافی‌اش به وحدت جعلی است که می‌کند. اسم آن را هم بگذارید مطلوب، اشکالی ندارد. یعنی یا همه افراد مطلوب هستند یا بعضی از افراد مطلوب هستند. نمی‌دانیم همه افراد یا بعضی از افراد، یکی از اینها مراد است. مرحوم آخوند ملاک را تنافی قرار داده است بلا فرق بین مطلق بدلی و مطلق شمولی. که محققِ تنافی فرق می‌کند. در بدلی محقق تنافی یک چیز است و در شمولی چیز دیگری.

**مطلق و مقید با فرض شمولی بودن اطلاق (نظر مرحوم نائینی)**

اما مرحوم نائینی بازتر بحث کرده است. مرحوم نائینی در مطلق شمولی فرموده است که اگر مطلق ما شمولی بود اینجا هم دو قسم است. تارة مطلق و مقید ما متخالفان هستند. «احل الله البیع»، این شمولی است. شمولی یعنی همه افراد را می‌خواهد. انحلالی است، صرف الوجود بیع را حلال نکرده است زیرا معنا ندارد و لغو است. می‌خواهد بگوید هذا البیع حلال، ذاک البیع حلال و... . لذا احل الله البیع شمولی است. یک جا هم گفته شده و روایت داریم که بیع مکیل و موزون به زیاده حرام است. این می‌شود احل الله البیع الا بیعِ (مکیل و موزون بزیادة) که حمل می‌کنیم، تخصیص می‌زنیم. این جای بحث ندارد. در متخالفان حمل می‌شود مطلق بر مقید و تقیید می‌خورد چون قرینه وجود دارد.

اما اگر متوافقین بودند: یکی می‌گوید اکرم العالم، که مراد صرف الوجودش نیست، ما قرینه داریم که صرف الوجود را نمی‌خواهیم. اکرم العالم یعنی هر عالمی را دیدی اکرام کن، مطلق الوجود است، انحلالی است و هر فردی را می‌گوید. از طرف دیگر می‌گوید اکرم العالم العادل و قید آورده است. مرحوم نائینی می‌گوید اینجا با مطلق بدلی فرق می‌کند. در مطلق بدلی ما حمل می‌کردیم مطلق را بر مقید چون از خود دو خطاب وحدت را می‌فهمیدیم و وحدت تنافی می‌آورد. اما در اینجا وحدت را نمی‌فهمیم. از کجا وحدت را بفهمیم؟ ملاک استکشاف وحدت در بدلی این بود که نمی‌شود در صرف الوجود هم قید دخیل باشد و هم نباشد. صرف الوجود را می‌خواهد پس مطلوب واحد است. نائینی می‌گوید آن بیان اینجا نمی‌آید، در اینجا جمیع الوجودات را می‌خواهد. اکرم العالم یعنی تمام عالم‌ها را اکرام کن. بعد هم گفته است عالم‌های عادل را هم اکرام کن. اینها با هم تنافی ندارند.

**مفهوم داشتن مقید در مطلق و مقید متوافقین (تمایز میان مفهوم فی الجمله و بالجمله)**

توهم نشود که اکرم العالم العادل مفهوم دارد. خب اگر مفهوم داشته باشد داخل متخالفین می‌شود و از محل بحث خارج می‌شود. آنهایی که می‌گویند قید مفهوم دارد بالجمله یا فی‌الجمله، اگر که در خاطر مبارک باشد مرحوم آقای خویی قید بالجمله را انکار کرد. گفت در "اعتق الرقبة المؤمنه"، این المؤمنه دلالت ندارد که غیر مؤمنه وجوب اکرام ندارد. این می‌شود مفهوم بالجمله. غیر مؤمنه وجوب اکرام نداشته باشد، خب در این صورت با "اکرم العالم" میشوند متخالفان و قسم اول است. ایشان می‌فرمود که قید مفهوم بالجمله ندارد، ولی دلالت دارد که طبیعی عالم موضوع حکم نیست، زیرا اگر طبیعی عالم موضوع حکم باشد، در این صورت اکرم العالم العادل لغو است. طبیعی نیست، اما با قید دیگری مثلاً عالم باشد و سید یا هاشمی هم باشد، آیا وجوب اکرام دارد یا نه؟ ایشان می‌گوید بله اکرم العالم این را می‌گیرد. این اکرم العالم العادل او را نفی نمی‌کند.

اکرم العالم العادل (خوب دریابید مفهوم فی الجمله یعنی چه) می‌گوید اگر عالم هیچ خصوصیت محتمله‌ای نداشت، هیچ خصوصیت جایگزینِ من عادل نداشت، وجوب اکرام ندارد. یک عالمی پیدا کردیم که هیچ خصوصیتی ندارد که جایگزین عادل بشود. نه پیرمرد است که شاید پیری بجای عدالت باشد، نه سید است که بگوییم سیادتش بجای عدالت بشود مثلاً، نه فقیر است که فقرش جای عدالت را بگیرد. هیچ خصوصیت محتمله که دخیل در وجوب اکرام باشد ندارد و فقط عالم است، عالم فاسق است. اکرم العالم العادل می‌گوید وجوب اکرام ندارد. می‌گوید طبیعی وجوب اکرام ندارد که قابل انطباق بر این باشد.

اما اگر خصوصیت محتمله‌ای ضمیمه شد. این عالم فاسق مثلاً شد سید و هاشمی، اکرم العالم العادل این را نفی نمی‌کند. می‌گوید من می‌گویم طبیعی این حکم را ندارد اما طبیعی به ضمیمه سیادت شاید این حکم را داشته باشد. مفهوم فی الجمله حکم را از طبیعی نفی می‌کند.

در مقابل آنهایی که قائل به مفهوم بالجمله هستند. معتقداند به مفهوم بالجمله می‌گویند اکرم العالم العادل مفهوم دارد، یعنی هر که عادل نبود وجوب اکرام ندارد، فرقی ندارد سید یا فقیر یا شیخ و کبیر باشد. تمام اینها وجوب اکرام ندارند، از همه حصص وجوب را نفی می‌کند. بر خلاف مفهوم فی الجمله که فقط از جامع نفی می‌کند.

مرحوم آقای خویی در مطلق و مقید متوافقین شمولی می‌گوید درست است که ما حمل نمی‌کنیم مطلق را بر مقید و نمی‌گوییم مراد از اکرم العالم عالم عادل است، ولی می‌گوییم که اکرم العالم اطلاق هم ندارد. مرحوم آقای خویی اطلاق را منکر است، نه اینکه قائل بر حمل مطلق بر مقید است. آنهایی که حمل می‌کنند مطلق را بر مقید، می‌گویند مراد از اکرم العالم هم عادل است. هاشمی وجوب اکرام ندارد زیرا گفته است اکرم العالم العادل. آنهایی که می‌گویند اطلاق ندارد، می‌گویند ما نمی‌گوییم عالم هاشمی وجوب اکرام ندارد. اطلاق اکرم العالم او را می‌گیرد. آنهایی که مفهوم را بالجمله می‌دانند در متوافقین حمل می‌کنند مطلق را بر مقید زیرا لبش می‌شود متخالفین. آنهایی که فی الجمله، نه مطلق را حمل بر مقید می‌کنند و نه به مطلق به عرض وسیعش عمل می‌کنند. یک بینابینی است. عمل می‌کنند به مطلق در حصصی که یک خصوصیتی دارد که اون خصوصیت محتمل الدخل است. و اکرم العالم العادل نمی‌تواند آن را نفی کند.

مرحوم نائینی فرموده در مطلق و مقید شمولی بنابراین که قید مفهوم ندارد گفته است جایی برای حمل مطلق بر مقید نیست، زیرا تنافی ندارند. مطلق می‌گوید همه افراد وجوب اکرام دارند، مقید می‌گوید همه عالم عادل‌ها وجوب اکرام دارند. متفقین و مثبتین هستند، با هم تنافی ندارند. هم همه وجوب اکرام داشته باشند، و هم مؤمن ها وجوب اکرام داشته باشند، با هم تنافی ندارند. فارغ بین بدلی و شمولی در همین یک کلمه است. در بدلی تنافی دارند، به آن بیانی که گفت، ولی در شمولی تنافی ندارند. وقتی تنافی نداشته باشند، جای حمل مطلق بر مقید نیست.

مرحوم آخوند جواب می‌دهد. یعنی از قِبل مرحوم آخوند، که فرموده فرقی بین شمولی و بدلی نیست جواب می‌دهد که ممکن است اینجا نیز تنافی محقق باشد. مطلق شمولی با مقید هم ممکن است تنافی داشته باشند. چطور می‌گویید اصلاً تنافی ندارند. نه، ممکن است جایی از خارج بفهمیم که یک جعل بیشتر نداریم، یا جعل کرده است برای همه یا جعل کرده است برای خصوص عالم عادل. حمل مطلق بر مقید متوقف است بر تنافی. تنافی در شمولی هم امکان‌پذیر است، فلافرق بین شمولی و بدلی. همانطور که در بدلی تنافی است. مرحوم آخوند راحتتر است چرا که میگوید از خارج تنافی را میفهمیم، چه بسا در مطلق شمولی هم تنافی را بفهمیم. پس کلی می‌گوییم المطلق یحمل علی المقید اذا کانا متنافیین بلافرق بین البدلی و الشمولی. این جواب مرحوم آخوند در اینگونه موارد است.

**نظر استاد**

و لکن در ذهن ما این است که فرمایش مرحوم نائینی میدانی و واقعی‌تر است. اینکه در مطلق شمولی هم قرینه و دلیلی پیدا بکنیم بر وحدت جعل که یا مطلق جعل شده است یا مقید، این فرض فارض است. میدانی‌اش همین مطلقاتی است که در شریعت داریم، مقیّداتی که در شریعت داریم. واقعیتش همین است. آن مطلقات و مقیّداتی که در شریعت داریم در هیچ جایش علم به وحدت جعل پیدا نمی‌کنیم. ظاهر خطاب تعدد جعل است و تعدد جعل هم در اینجا ممکن است؛ مثل صرف الوجود نیست که محال باشد. خب اخذ به ظاهرش می‌کنیم.

فرمایش مرحوم نائینی معمول به در فقه است. ما وقتی در فقه به شمولی‌ها برخورد می‌کنیم، معروف است: مثبتین با هم تنافی ندارند. عام و خاص هم همینطور است. می‌گوید اکرم العلماء و بعد می‌گوید اکرم العلماء العدول. چرا عدول را آورده است اگر دو تا جعل است. جواب داده‌اند که حالا اهتمام بیشتری و تأکید بیشتری داشته است، لذا یک بار دیگر جعلش را تکرار کرده است در خصوص عادل‌ها. یا قید غالب بوده، یک فایده‌ای برایش پیدا می‌شود.

اینکه مرحوم آخوند فرموده در شمولی هم ما تابع تنافی هستیم، این درست است و لکن میدانی‌اش واقعیت ندارد. واقعیتش همان است که مرحوم نائینی فرموده، هر گاه در شریعت به مطلق و مقیدی برخورد کردیم، اگر بدلی هستند حمل می‌شود مطلق بر مقید و اگر شمولی هستند به هر دو اخذ می‌کنیم. نه در بدلی‌ها سراغ وحدت مطلوب می‌رویم و نه در شمولی‌ها می‌رویم سراغ اینکه جعل واحد است یا نه. اینها مشرب فقه نیست، اینها در مدرسه اصول گفته می‌شود ولی ربطی به فقه ندارد. مرحوم نائینی خوب گفته است که مطلق مقید دو قسم است و مطلب واضح است.

ما هم در ذهنمان همین است که در شمولی‌ها مردم مطلق را بر مقید حمل نمی‌کنند. مطلق را به حال خودش می‌گذارند و مقید را نیز به حال خود می‌گذارند. این امر متعارفی است (اینها منبه هستند) که مطلق شمولی را بگویند و نسبت به بعض افراد و خصّیصین سفارش مضاعف بکنند. مطلق را می‌گوید که مثلاً قوم و خویش همه را دعوت کن. بعد از خواب بیدار می‌شود و می‌گوید فلانی را دعوت کنی‌ها. این در شمولی‌ها امر متعارفی است که نسبت به ذی الخصوصیت‌ها بیان مضاعف و تذکر ویژه ای می‌آید که مبادا نسبت به او غفلت بشود. این است که عرفیت ندارد در شمولی‌ها حمل بکنیم مطلق را بر مقید، الا اینکه ادعا کنید قید مفهوم دارد. به او می‌گوییم از کجا گفتی در اکرم العالم مراد العالم العادل است؟ می‌گوید چون وقتی گفت اکرم العالم العادل می‌خواست به من بفهماند که فاسق نه. بله اگر این ظهور درست شد می‌شوند متخالفین. ولی این ظهور منعقد نمی‌شود. ظهور در مفهوم برای قید منتفی است. هم فی الجمله و هم بالجمله. همان که مرحوم آخوند فرمود که غرض از آوردن قید منحصر نیست به تضییق، منحصر نیست به تحدید و بیان مفهوم. نه قید را که مردم می‌آورند برای اغراض زیادی است. چون برای اغراض زیادی است، در مفهوم ظهور پیدا نمی‌کند. مسئله صاف است، در اطلاق شمولی جای حمل مطلق بر مقید نیست.

**در پاسخ به سؤال:** توصیه ویژه واجب نیست. در شمولی همه وجوب اکرام دارند. تمام افراد به مقدار وسع شما. تمام افراد عرفی. فرض کنید دویست تا عالم هستند. صد تا فاسق و صدتا عادل. شما صد تا فاسق را اکرام کردید و دیگر از قدرتت خارج شد، و مثلاً پولت تمام شد. میگویند تکلیفت را انجام دادی ولی آدم خوبی نبودی در انتخابت. زیرا می‌گویند الجنس مع الجنس یمیل. همین آقا را اگر بگویید علما را اکرام کردم و چند فاسق را نیز اکرام کردم، آیا می‌گوید بیخود کرده‌ای فاسق‌ها را اکرام کردی؟ یا نه اگر مزدی داشته باشد، در جنب اکرام عادل‌ها، برای فاسق‌ها هم مزدی به شما می‌دهد؟

**در پاسخ سؤال:** کی گفتم «فقط». این فقط از کجاست؟ فقط نیست. مفهوم بالجمله واضح البطلان است، خصوصاً اگر آنها مزایایی داشته باشند که حالا عادل نیستند، ولی سید جلیل القدری هستند. (اینها منبّه هستند)

**در پاسخ به سؤال:** ما با شما اختلافی نداریم اصلاً، شما می‌گویید مفهوم دارد، ما می‌گوییم فرض کن ندارد. فقط دو گفته دارد. همه علما را اکرام اکن، علمای عادل را اکرام کن. وحدتِ سبب مثل لاسبب است فرقی نمیکند.

**تتمه کلام (اطلاق و تقیید در حکم)**

و اما تتمه کلام فرمایشی است از مرحوم نائینی. عرض کردیم مرحوم نائینی از فقه به اصول آمده است و می‌خواهد مبادی اصول را جوری بیان بکند که در فقه به آن عمل بشود. نه همینطور مدرسه‌ای اصول را به عنوان فن بحث بکند. ایشان اصول را بماهو مبدأ فقه بحث می‌کند. بحث مطلق و مقید خیلی در فقه محل ابتلا است و اصولیون مدرسه‌ای کم بحث کرده‌اند و اصولیون اینجوری مثل مرحوم نائینی بسیار بحث کرده‌اند و بجا هم هست.

آن تتمه این است که تقیید تارة در ناحیه موضوع است، مانند اعتق الرقبة المؤمنة. اخری در ناحیه متعلق است مثلاً "اعتق الرقبة عتقاً قربیّاً" که مقیدش می‌کند. جایی هم می‌گوید اعتق رقبة که متعلق را مطلق آورده است. مرحوم نائینی فرموده که در جایی که موضوع قید دارد یا متعلق قید دارد، در مطلق صرف الوجودی چون صرف الوجود مطلوب است و این با وحدت سازگاری دارد، حمل می‌شود مطلق بر مقید. حال اگر قید به خود حکم خورد چه؟ گفته است اعتق رقبة به نحو مطلق، بعد گفت ان ظاهرت فاعتق رقبة. کلمه مؤمنه اینجا نیست و داخل بحث سابق بود. موضوع مطلق است، متعلق مطلق است و حکم قید دارد. در اعتق رقبة حکم قید ندارد، در ان ظاهرت فاعتق رقبة حکم قید دارد.

اگر ما یک مطلقی داشتیم که حکمش مطلق بود و یک مقیدی داشتیم که حکمش مقید بود، آیا اینجا هم در ناحیه حکم، حکم مطلق حمل بر مقید می‌شود یا اینکه حمل برای متعلق و موضوع مقید بود و در حکم مطلق و مقید ما به اطلاق آن حکمِ مطلق عمل می‌کنیم، به اشتراط حکم مقید هم عمل می‌کنیم و تعدد مطلوب است.

بحث در بدلی است. اگر مطلق و مقید ما حکم شد، آیا اینجا هم حمل مطلق بر مقید می‌شود؟ در همین مثال اگر حمل کنیم مطلق را بر مقید، می‌گوییم مراد مولی از اعتق رقبة مطلق، وجوب مقید است، وجوب عندالظهار است. یا اینکه اگر حمل نکنیم می‌گوییم: مولا یک وجوب عتق رقبه مطلق دارد و یک وجوب عتق رقبه مشروط دارد. دو تا مطلوب و دو وجوب دارد. کدام یک از این دو مراد مولا است؟ این هم در فقه محل ابتلا است. اگر قید ما به حکم خورد، و در این زمینه مطلقی بلاقید داشتیم، آیا آن حکم مطلق حمل می‌شود بر این حکم مقید، که نتیجه می‌شود ما یک حکم مقید و مشروط داریم، یا نه اینجا تعدد مطلوب است و مطلق به اطلاق خودش باقی است و مقید هم به حال خودش باقی است. کدام یک از این دو تا؟

مرحوم نائینی همان کلام سابق را تکرار کرده است. گفته اینجا هم وحدت مطلوب است. مگر نه اینکه اینجا هم صرف الوجود را می‌خواهد؟ مطلق بدلی است دیگر. صرف الوجود تاب دو حکم را ندارد. چون صرف الوجود را می‌خواهد و صرف الوجود تاب دو حکم را ندارد، پس مطلوب واحد است. وقتی مطلوب واحد بود، تنافی است. وقتی تنافی بود باید حمل کنیم مطلق را بر مقید. این فرمایش مرحوم نائینی در حکم مطلق و مقید، نه موضوع مطلق و مقید، و نه متعلق مطلق و متعلق مقید.

نظر استاد

آیا این فرمایش تمام است؟ ما در موضوع مقید و در متعلق مقید تابع نائینی شدیم و گفتیم سخنش متین است، با اختلاف در سیاقت‌ها. اما این فرمایش نائینی در اینجا که حکم، مطلق و مقید است آیا تمام است یا تمام نیست، در ذهن ما این است که فرمایش مرحوم نائینی اگر هم آنجا درست باشد، اینجا درست نیست. اینجا تعدد مطلوب است. ذهن عرفی ما اینجا مطابق ذهن عرفی نائینی نیست. شما حساب کنید ذهن عرفی و ارتکاز خود را و ببینید چطور است؟

فردا تتمه کلام را قبل از ورود به بحث مستحبات بیان می‌کنیم. در مستحبات یک بحث مهم وجود دارد که آیا مطلق حمل بر مقید می‌شود یا نه. قبل از آن می‌خواهیم مسلک قرینیت (مسلک مرحوم نائینی) را بیشتر بحث بکنیم. اینکه نائینی در منفصلین گفت یفرض المنفصل متصلا، ان کانت قرینة فی حال الاتصال فهو قرینة فی حال الانفصال، این از سوی برخی معاصرین محل اشکال قرار گرفته است و نقوضی بر آن دارند.

در ذهن ما این است که حق مرحوم نائینی ادا نشده است، در زمان حیاتش هم ادا نشده بود و اشکالات بیجا بر او زیاد می‌شد. خدا رحمت کند مرحوم آقای میلانی را، من از بعضی تلامذه‌اش شنیده‌ام در دفاع از نائینی می‌فرموده گوش کنید ببینید بنده خدای نائینی چه می‌گوید. این چه می‌گوید نائینی مهم است. نه اینکه من بگویم، خیلی‌ها می‌گویند حرف‌های نائینی حرف‌های بدیعی بوده است، گرچه خودش برخی جاها ناقص بیان کرده است کما هو شأن کل جدید. و چون جدید است اینگونه نیست که در لسان گذشتگان و به بیان‌های متفاوت آنها را ببینیم، و یک لسان بیشتر ندارد فهمش هم دقیق است. لذا خیلی جاها خیلی از اشکالات منشأش این است که درست به حرف نائینی نرسیدند. در ذهن ما این است که وقت گذاشتن و تأمل و تعمق پیرامون فرمایشات مرحوم نائینی مفید است و مؤثر است. اگر نگاه کرده باشید، شیخ حسین حلی هم می‌گوید ما سر درس اینگونه شنیدیم، ایشان هم می‌خواهد اجود و فوائد را تخطئه کند که اینها درست نفهمیدند. اصلاً در فهم کلام نائینی و در بیان آن نیز در زمان حیاتش اختلاف بوده است، کما اینکه الان هم اختلاف است که ما چون به نائینی اعتقاد داریم اصرار ما این است که خیلی باید تأمل کرد و دید چه می‌گوید.